

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۸

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال نوزدهم، شماره ۷۵، بهار ۱۴۰۲

تحلیل و تطبیق عشق از منظر شیخ علاءالدوله بیابانکی و حضرت امام خمینی (ره)

سعید کرکه‌آبادی^۱

پروین دخت مشهور^۲

فرزاد عباسی^۳

محبوبه ضیاخدادادیان^۴

چکیده

عشق از مسائل بنیادین عرفان است، چنان‌که بدون در نظر گرفتن آن عرفان و حکمت متعالیه قابل فهم نیست. در ادبیات عرفانی نیز عشق از جایگاه بالایی برخوردار بوده و هست؛ از این رو بخش زیادی از ادبیات عرفانی به این موضوع اختصاص دارد. در ادبیات عرفانی به‌خصوص در کلام شیخ علاءالدوله و امام خمینی (ره) که مورد بحث این تحقیق است، عشق را می‌توان از جنبه حقیقی مورد بررسی قرار داد. جریان عرفان عاشقانه در بعد نظری و عملی دارای ویژگی‌هایی است که در اشعار علاءالدوله می‌توان دریافت که چگونه توانسته است جریان عرفان عاشقانه را در اشعار خود به کاربرد و در مقایسه با اندیشه‌های حضرت امام (ره) در این موضوع، می‌توان دریافت که عرفان عاشقانه شاعران خراسان تا چه حد توانسته است در آرای عرفانی یک عارف معاصر هرچند با مشربیت متفاوت، تأثیرگذار باشد. دست‌آورد پژوهش به‌طور مشخص این است که امام خمینی (ره) به‌عنوان عارفی برخاسته از مکتب ابن عربی و با مشرب صدرایی، مبانی عرفان عاشقانه خراسان را می‌پذیرد و در دیوان اشعار خود به‌گونه‌ای دیگر بیان می‌دارد؛ اما گاه به‌خصوص در اشعار خود، همان اصول را به‌گونه‌ای دیگر و به بیانی رایج در مکتب ابن عربی، مطرح ساخته است و تحت تأثیر رویکرد رایج در فقه شیعی، به اصول ناظر به برخی از سنن عرفان عاشقانه، همچون عشق مجازی، توجهی نداشته است.

واژگان کلیدی: عرفان عاشقانه، عشق، دیوان امام خمینی، دیوان علاءالدوله.

۱- دانشجوی دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی نیشابور، ایران. نویسنده مسئول:

p_d_mashhoor@yahoo.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

۴- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

پیشگفتار

در جهان بینی عرفای اسلام، عشق حقیقت والایی است که قابل تعریف و تفسیر نیست. ابن عربی می گوید: «هر که در صدد تعریف عشق باشد، هنوز عشق را نشناخته است. آن که شراب عشق را نجشیده باشد، عشق را نخواهد شناخت و هر که بگوید از جام عشق سیراب شدم، عشق را نشناخته است؛ زیرا عشق یک تشنگی سیراب ناشدنی است» (ثروت، ۱۳۸۲: ۵۱۸). مولانا می فرماید:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل گردم از آن

(مولانا، ۱۳۸۷: ب ۱۲)

«سرشت گوهر عشق در ازل بوده است؛ در آن عالم جان و عقل را راه نبوده است. آن که عشق او را روی نماید، جوهر صفتش از این خاکدان بریاید» (روزبهان بقلی، ۱۳۶۶: ۱۳۸).

در عرفان اسلامی عشق به عنوان اصل و اساس هستی و از ارکان و مبانی جهان شناسی و انسان شناسی به شمار می رود. این نظریه، ریشه در حدیث قدسی «گنج مخفی» دارد که خداوند در پاسخ حضرت داوود نبی (س) که درباره علت و انگیزه آفرینش سؤال می کند، چنین می فرماید: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أُعْرَفَ» من گنج مخفی بودم می خواستم شناخته شوم انسان آفریدم تا شناخته شوم» (قراگوزلو، ۱۳۷۸: ۹).

اساس تعالیم عرفای این طریقت، نخست ترک ماسوی الله است و دوم، جستجوی خشنودی خدا. به زعم ایشان، مطابق حدیث "کنز مخفی" عشق حق به ذات خود سبب پیدایش آفرینش گردید؛ بدین ترتیب عشق نسبت به خداوند در تمام عالم وجود ساری و جاری است و مطابق آیه شریفه "یحبههم و یحبونه" نخست خداوند به انسان عشق می ورزد و پس از آن آدمی به دام عشق خداوند گرفتار می آید.

عشق صفت ذات پروردگار و تجلی اوست و یک امر موهوبی است و مرکبی است که موجب تقرّب نفس به پروردگار می گردد. با این همه، حقیقت عشق بر همگان پوشیده است و از توصیف و شرح آن درمانده گشته اند؛ هجویری در کشف المحجوب از قول سمون محب آورده است: «هر چیز را می توان از طریق چیزی لطیف تر و ظریف تر از آن شرح نمود، اما از آن جا که چیزی دقیق تر و لطیف تر از عشق نیست، پس چگونه و از چه طریق می توان آن را توصیف نمود (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۷۳).

بر اساس این حدیث، عشق انگیزه آفرینش بود و خلقت انسان نیز در نتیجه تجلی عشق معشوق ازلی است.

ابن عربی نیز در فتوحات مکیه عشق را غیرقابل تعریف خوانده است: «عشق هیچ تعریفی که به واسطه آن بتوان ذاتش را شناخت ندارد و تنها می توان تعریفی لفظی و رسمی از آن ارائه داد. هرکس عشق را تعریف کند، آن را نشناخته است. کسانی که از شراب عشق نوشیده و آن را نچشیده باشند، آن را نمی شناسند و هرکس که بگوید از آن سیراب شده و رفع عطش کرده، آن را نشناخته است. چرا که عشق شرابی است که سیرابی ندارد.» (ابن عربی، بی تا: ۳۳۱).

علاءالدوله بیابانکی از مشایخ طریقه کبرویه در قرون هفتم و هشتم هجری است. طبق گفته علاءالدوله در کتاب «الغرّوه لِأهلِ الخلوّة والجلوّه» در واقعه جنگی که او در ملازمت ارغون خان بود، جذبه ای بر او وارد شد و پس از این تحول به توبه و ریاضت مشغول شد. مشهورترین لقب او «علاءالدوله» و پس از آن «رکن الدین» است. «گویا لقب «علاءالدوله» به لحاظ مقام او در دستگاه خان مغول در دوره جوانی و لقب رکن الدین به دلیل موقعیت دینی و عرفانی او پس از تحول روحی به او داده شده است» (خواند میر، ۱۳۶۲: ۲۲۰). «ذبیح الله صفا، واسط سال ۶۵۹ هجری را سال تولد شیخ می داند» (صفا، ۱۳۷۸: ۸۰۱). «وفات او نیز در سال ۷۳۶ هجری در روستای صوفی آباد واقع در ۱۲ کیلومتری شهر سمنان اتفاق افتاده است» (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۵۲).

بیابانکی که از نظر طریقتی یکی از مشایخ سلسله کبرویان است، سنت عرفانی نجم الدین کبری و پیروان او را ادامه می دهد. «در بررسی آثار او در می یابیم که دو روش عابدانه و عاشقانه را در نظام عرفانی خویش تلفیق می کند. بدین معنی که از یک طرف به اجرای احکام شرع و ملازمت اوراد و اذکار، دل بستگی نشان می دهد و از سوی دیگر عشق و وجد و حال را به شرط موافقت آن با موازین شرعی برای سلوک لازم می شمرد» (علاءالدوله، ۱۳۸۳: ۴۱۹). «طریقه عاشقانه تصوف با دنیای شعر و هنر ارتباط بیشتری دارد و طریقه عابدانه با قلمرو اخلاق و تربیت و کلام و حکمت ارتباط بیشتری دارد» (زرین کوب، ۱۳۷۹: مقدمه). در این میان بررسی دیدگاه بیابانکی در رابطه با عشق از ضرورت ویژه ای برخوردار است.

همچنین «محبت از دیدگاه امام خمینی (ره) جایگاه ویژه ای دارد تا آنجا که می توان ادعا نمود که عشق، محور و مبنای همه آثار ایشان است» (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۴).

«حضرت امام (ره) در دیوان خود بیش از ۱۴۷ بار از واژه عشق استفاده کرده است و مضمون اصلی غزل های عارفانه اش به این موضوع اختصاص دارد» (همان: ۲۶۲). «از منظر او، محبت و اشتیاق و عشق، براق معراج و رفرع وصول است» (امام خمینی ۱۳۷۷: ۷۶). هرچند وی از عرفای جمال گرای خراسان نیست اما چه در اولین اثر عرفانی اش مصباح الهدایه و چه آخرین اثر یعنی دیوان اشعارش تأکید فراوان بر عشق دارد.

پرسش و پیشینه تحقیق

این پژوهش که با روش کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی - تحلیلی انجام شده در صدد این است که به این پرسش پاسخ دهد که اندیشه‌های عرفانی شیخ علاءالدوله که بر اساس عشق در عرفان اسلامی بنا شده، دارای چه اصول و ویژگی‌هایی در بُعد نظری است؟ و در مقایسه با آرای امام (ره) در این زمینه، به چه اصول مشترک و یا متفاوتی می‌توان دست یافت؟

در حوزه عشق و عرفان در شعر شاعران، پژوهش‌های بسیاری در قالب کتاب، رساله، پایان نامه و مقاله انجام گرفته است و همچنین در رابطه با عشق در شعر شیخ علاءالدوله بیابانکی و حضرت امام خمینی، پژوهش‌هایی به صورت مجزا مورد بررسی قرار گرفته است که بدان‌ها اشاره می‌شود:

هادی و کیلی (۱۳۹۵)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مقایسه‌ای نقش عشق در سلوک عرفانی از منظر امام خمینی و خوان دلاکروث» مطالبی بیان کرده است و به این نتیجه رسیده است که از دیدگاه هردو عارف، بهترین هادی و راهنما در طریق سلوک و مهم ترین عامل تزکیه و تطهیر نفس، عشق الهی است که تنها نصیب بندگان مخلص خداوند می‌گردد و تنها ابزار نیل به جایگاه اتحاد با خداوند و دستیابی به مرتبه فنا فی الله است.

کبری طاهری نژاد (۱۳۹۳)، در کتاب «عشق در مشرب عرفانی امام خمینی (س)»، به دیدگاه امام خمینی درباره عشق و مسائلی از قبیل تعریف لغوی و عرفانی عشق و محبت، انواع عشق، عشق فطری و برهان عشقی پرداخته است.

میثم نصراللهی (۱۳۸۹)، در پایان نامه «بررسی آراء و اندیشه‌های عرفانی شیخ علاءالدین سمنانی»، به این نکته اشاره کرده است که شیخ علاءالدوله در تبیین و توصیف حالات، مقامات، مراتب و در کل بیان اندیشه‌های عرفانی با دقت و نکته سنجی تمام به تمام زوایا و ابعاد موضوع مورد بحث توجه داشته و در آموزه‌های وی، اتخاذ مواضع آسیب شناسانه و بیانات هشدارگونه نسبت به حالات، تفکرات و القائنات شیطانی که در تمامی مراحل سلوک می‌تواند سالک را از مسیر بازدارد و او را به سیر معکوس هدایت نماید، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و از مشخصات بارز اندیشه‌های عرفانی او می‌باشد.

آنچه موجب تمایز تحقیق حاضر با پژوهش‌های یادشده می‌شود؛ این است که تاکنون هیچ پژوهشی درباره بررسی عشق از منظر شیخ علاءالدوله بیابانکی و حضرت امام خمینی (ره) صورت نگرفته است؛ بنابراین تحقیق حاضر در این زمینه نوآورانه است.

تعریف عشق

عشق در اصطلاح «آتشی است که در قلب واقع شده و محبوب را بسوزاند. عشق دریای بلاست و جنون الهی» (سجادی، ۱۳۵۴: ۳۳۲) و گویند «عشق از مصدر عشقه به معنای چسبیدن و التصاق است.

به گیاه پیچک عشقه گویند؛ زیرا بر تنه درخت می پیچد و بالا می رود و آن را خشک می کند و این تمثیل، حالت عاشق است که بر هر دلی عارض می شود. احوال طبیعی او را محو می کند» (زمانی، ۱۳۸۶: ۴۳۲).

ماحصل عقیده عارف در موضوع عشق این است که عشق غریزه الهی و الهام آسمانی است که به وسیله آن انسان می تواند خود را بشناسد و بر سرنوشت خود واقف شود. در باب عشق، افلاطون می گوید: روح انسان در عالم مجردات قبل از ورود به دنیا، حقیقت زیبایی و حسن مطلق؛ یعنی خیر را بدون پرده و حجاب دیده است. پس در این دنیا چون حُسن ظاهری و نسبی و مجازی را می بیند از آن زیبایی مطلق که سابقاً درک نموده یاد می کند، غم هجران به او دست می دهد و هوای عشق او را برمی دارد، فریفته جمال می شود و مانند مرغی که در قفس است، می خواهد به سوی او پرواز کند. عواطف و عوالم محبت، همه همان شوق لقای حق است؛ اما عشق جسمانی مانند حُسن صوری، مجازی است و عشق حقیقی سودایی است که به سر حکیم می زند و همچنان که عشق مجازی سبب خروج از عقیمی و مولد فرزند و مایه بقای نوع است، عشق حقیقی هم روح و عقل را از عقیمی رهایی داده و مایه ادراک زندگی جاودانی؛ یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و حیات روحانی است و انسان به کمال علم وقتی می رسد که به حق واصل و به مشاهده جمال او نائل شود و اتحاد عالم و معلوم و عاقل و معقول حاصل گردد (صناعی، ۱۳۸۱: ۹۸).

گذری بر اندیشه و عرفان نجم الدین کبری نشان می دهد که «شیخ علاءالدوله، علاوه بر اشاعه عرفان عاشقانه، به تصوف عابدانه، نیز پایبند بوده و چه بسا که در برخی اعتقادات هر دو تصوف را آمیخته است. این خلط به درستی در افکار و اندیشه عرفانی پیروان او که به کبرویه معروف اند، پیداست. از این جهت است که استاد دکتر ریاحی، تصوف نجم الدین رازی را جمع بین دو مکتب موردنظر می داند؛ یعنی آمیختن عشق و عبادت» (رازی، ۱۳۵۲: ۳۰).

تقابل بین عقل و عشق و طرح این مسئله که مقام عشق بسی بالاتر از عقل است و آنجا که عشق آید جای عقل نیست و توصیفات از این قبیل، یکی از مباحث مهم عرفان و تصوف است و تقریباً کمتر عارف و شاعر عارف مسلکی است که به این موضوع نپرداخته باشد. علاءالدوله خود را مست عشق دانسته و از عقل عقیده جوی، دوری می کند:

مستم ز شراب وصل جانان مستم وز غایت نیستی ندانم هستم

زین پس در نام و ننگ بر خود بستم وز عقل عقیده خو به کلی رستم

(بیابانکی: ۳۷۲)

گاه از عشق مجازی به «عشق اصغر» یاد می شود که همان عشق به انسان است؛ زیرا مجموعه ای از لطایف عالم هستی و آینه ای از صفات حق و راهنمای قلوب و معرفت باری تعالی است. گاه از آن به

«عشق اوسط» نیز نام می‌برند که همان اشتیاق و محبت نسبت به همه اجزای عالم است؛ از آن رو که مظاهر صفات الهی است و یا عشق به عالمانی است که ناظر به حقایق موجودات اند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین به تفکر می‌پردازند.

ای علاءدوله عشق دانی چیست؟ ترک دنیا و آخرت کردن

(همان: ۳۱۳)

امام خمینی قائل به پوشیده بودن مفهوم عشق به اقتضای پوشیدگی ذات الهی است. وی از سویی بر آن است که عالم هستی، همگی سایه حضرت محبوب‌اند؛ حتی «عشق جبلی و فطری نیز متعلق به محبوب مطلق است» (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۶۷)؛ و از سویی دیگر آن محبوب مطلق را در نهایت کتم و خفا وصف کرده است تا جایی که حتی به کاربردن واژگان غیب باطن را نیز در باب ذات الهی از سر ناچاری و اضطرار می‌داند.

تحت این شرایط، مشخص است که عشق و صدور آن از ذات، نیز امری کاملاً پوشیده و غیرقابل تعبیر، خواه بود. از آنجاکه عشق، هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناسد، بیان تعریف منطقی و علمی برای آن غیرممکن است:

عشق روی تو در این بادیه افکند مرا چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست

(امام خمینی، ۱۳۷۹: ۶۷)

همچنین:

عاشقم، جز عشق تو در دست من چیزی نباشد عاشقم، جز عشق تو بر عشق برهانی ندارم

(همان: ۱۵۰)

ساحت نظری عشق

عشق در هر ساحت نظری دارای اصولی اساسی است که در سخنان عرفای جمال‌گرا پراکنده است. مراد از «مبانی نظری عرفان عاشقانه» همان ابعاد معرفتی است که به شناخت حقیقت عشق به عنوان یک مقوله هستی‌شناختی، می‌پردازد و نتیجه آن، افزایش معرفت، نسبت به حقایق هستی است، در برابر «مبانی سلوکی» که به عشق به عنوان یک محور مؤثر در سیر و سلوک عرفانی می‌پردازد. بُعد نظری عشق، عشق را در برون از سیر و سلوک و جان عارف، در ساحت حقیقت خارجی اش شامل می‌شود و بُعد عملی آن، عشق را در منظر درونی اش؛ یعنی در ساحت جان سالک، فرامی‌گیرد. به عنوان نمونه، این یک اصل نظری است که: «حُب الهی به ذات، از علم او نشأت می‌گیرد و منشأ حُب، علم است» (امام خمینی، ۱۳۷۲: ۷۱). همچنین: «عشق بهانه آفرینش هستی

است» (همان: ۷۱). عرفان جمالی، مدعی است که جهان، زاییده عشق است و تمام عناصر عالم وجود، عاشقان آن معشوق عزیزند؛ زیرا ذره‌ای نیست که عشق در وجود او نباشد، همه جان‌ها و دل‌ها رو به سوی او دارند؛ به بیان قران کریم: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسرا / ۴۴).

این قافله از صبح ازل سوی تو رانند تا شام ابد نیز به سوی تو روان‌اند
سرگشته و حیران همه در عشق تو غرق‌اند دل‌سوخته هر ناحیه بی‌تاب و توانند
ای پرده‌نشین در پی دیدار رخ تو جان‌ها همه دلباخته، دل‌ها نگران‌اند
در میکده، رندان همه در یاد تو مستند با ذکر تو در میکده‌ها پرسه‌زنانند

(امام خمینی: ۱۰۲)

وی دلیل آفرینش کائنات را حُب ذات می‌داند. خداوند به ذاتش علم دارد و علم به ذات، مستوجب حُب و عشق به کمالات و زیبایی‌های الهی است و عشق به ذات نیز مستوجب تجلی آن زیبایی‌هاست، به گونه‌های مختلف، در قالب اسما، صفات، اعیان و... بنابراین، عشق از علم و معرفت و بصیرت، ناشی می‌شود و هرچه علم بالاتر باشد، عشق سوزان‌تر و کامل‌تر خواهد بود؛ مانند علم و عشق خدا نسبت به زیبایی‌های ذات.

همه موجودات، تجلی عشق خداوند به ذات هستند و به همین جهت عرفا عشق را ماده اولیه خلقت و بهانه وجود می‌دانند. امام خمینی (ره) ذیل حدیث معروف «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً» این حقیقت را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند از نظر او حب و عشق رابطه میان غیب ذات و ظهور در عرصه تعینات است و عبارت «أَنْ أَعْرِفَ» در حدیث مزبور، اشار دارد به ظهور بعد از خفای رقیقه عشقیه حبیبیه الهیه و ظهور ذات لذات» (امام خمینی، ۱۳۷۲: ۲۰)

اصول نظری عرفان عاشقانه علاءالدوله و امام خمینی (ره)

اصول اساسی عرفان جمالی در بُعد نظری که می‌توان از اشعار علاءالدوله بیابانکی استخراج و بازتاب آن را در اشعار حضرت امام دریافت نمود، عبارت‌اند از:

خدا منشأ زیبایی‌ها

این جملات معروف است که «كُلُّ جَمِيلٍ مِنْ جَمَالِ اللَّهِ» (مجاهد، ۱۳۷۶: ۳۲۲۱)؛ هر زیبایی از زیبایی خداست و «ظِلُّ الْجَمِيلِ جَمِيلٌ» (همان: ۳۲۲۱)؛ سایه زیبا زیباست. این دو اصل از اصول عرفان جمالی، فاصله چندانی با یکدیگر ندارند. علاءالدوله در توصیف شاهدان معنوی می‌گوید:

ای پسر این‌ها صفات شاهد جان تواند شاهد جان تو را خود نیست در عالم مثال
 شاهد جان تو را جان شاهدهی دیگر بود کر کمالش واصفان را شد زبان وصف لال
 ذات پاک او مقدس از بیان کیف و کم لطف و جودش برکمال و حسن رویش بی‌زوال
 حسن او باشد فزون از هرچه آید در ضمیر لطف او باشد برون از عالم وهم و خیال

(بیابانکی: ۱۸)

عارف که وجود را در هر مرتبه زیبا می‌بیند، قائل به آن است که «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ» (کلینی، ۱۳۸۲: ۴۳۸۲) و به چنان رضایت خاطر می‌دست می‌یابد که آن را به تمام ارکان وجود تعمیم می‌دهد:

یک دوست که ان جمال مطلق باشد بگزین تو و از کون و مکان دل برکن

(امام خمینی: ۲۳۲)

از نظر صوفیان چون خدای تعالی عالم را به صورت خود آفریده است سراسر عالم زیبا و احسن است و جز زیبایی و حسن چیز دیگری در جهان آفرینش نیست و به این مناسبت است که خدای تعالی حسن و زیبایی را دوست می‌دارد؛ بنابراین می‌توان گفت زیبایی موجب حرکت است و زمینه‌ساز عشق است و زمانی که انسان با یک پدیده زیبا برخورد می‌نماید حس دوست‌داشتن زیبایی در او تحریک شده و زمینه برای ابراز محبت فراهم می‌شود و از آنجاکه خداوند خود زیباست و زیبایی‌ها را دوست می‌دارد؛ زیرا که هرچه خیر و زیبایی در هستی است همه از برکات آن جمال مطلق نور و روشنایی است.

با این حساب هر قدر وجودی قوی‌تر باشد زیبایی‌اش تمام‌تر و کامل‌تر خواهد بود و وجود هرچه خالص‌تر زیباتر است و جمال نور است، هم از اوست و نزد اوست. او همه زیبایی است و همه انس، زیبایی است و هرچه جمال و کمال است، تعلق به حق تعالی دارد. پس او تعادل حقیقت زیبایی است بدون آن‌که شائبه ظلمتی در او باشد.

من محو جمال بی‌مثالش او جلوه‌گر از کنار آمد
 برداشت حجاب از میانه تا بر سر میگسار آمد

(امام خمینی: ۹۵)

نظریه وحدت وجود

فنا به عنوان یک مقام، مبحثی سلوکی است، ولی از این منظر که وحدت وجود را در خود می‌نمایاند، موضوعی نظری است. عاشق خودش را بی‌نهایت و ه چیزی را به اندازه خودش دوست می‌دارد و در این دوستی آن‌چنان مساواتی بین خود و همه ذرات هستی برقرار می‌کند که بر همه چیز به منزله یک شخص عشق می‌ورزد و آن شخص کسی نیست جز خدا و این را وحدت وجود عاشقانه گویند. در ابیات زیر علاءالدوله به ترک خود و سیر به سوی حق سفارش می‌کند و می‌گوید:

وقت آن آمد که در بستان جان مستان شویم	ترک قدس و شام گیریم و سوی سمنان شویم
سنگ غیرت بر سر توبه زنیم و بشکنیم	جام وحدت درکشیم و سرور رندان شویم
بار دیگر رو به ذکر و کنج خلوت اوریم	عهد را تازه کنیم و بر سر پیمان شویم
یک قدم در عالم توحید نه مردانه وار	با دو سر تا چند چون پرگار، سرگردان شویم
در نگر در آیت «کَلِّ الْإِنَّا رَاجِعُونَ»	تا از آن جا سوی بحر «مَنْ عَلَيْهَا فَانَ» شویم
چون بدانستی رجوع کلشی با اصل خود	ان زمان با پادشاه ملک انس و جان شویم
در فنای خویشتن چون غرقه گشتی بعد از این	در بقای حی باقی دل خوش و شادان شویم

(بیابانکی: ۲۴)

به نظر علاءالدوله، فنای عاشقانه در کامل‌ترین مراتب عشق، سر از اتحاد و یگانگی درمی‌آورد: بیتی که چشم دلم را به جای بینایی است / ز فرق تا به قدم در کمال زیبایی است / نبود هیچ حجابی میان ما جز وهم / دویی نماوند چو شد وهم جمله یکتایی است

(همان: ۷۹)

وقتی تفصیل عاشق و معشوق از میان برخاست، عشق و عاشق و معشوق، باهم یگانه و متحد و برابر می‌شوند؛ امام معتقدند که:

از بس که دو دیده در خیالت دارم / در هر که نگه کنم تویی پندارم

(امام خمینی: ۱۰۸)

برای چنین عاشقی، هر کس و هر چیزی با عشقش یگانه و متحد و برابر است. به نظر ایشان «در شریعت عشق، محبوب مطلق محجوب از وصال نمی‌شود و بین او و محبوبش حجابی نخواهد بود» (امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۶۲)

از دیدگاه امام، مقامات سیر و سلوک همچون زهد، ورع، صبر و... نیز همگی در سایه عشق، قابل دستیابی است و در نهایت رسیدن به خمخانه فناء عاشق:

از ان می ریز در جامم که جانم را فنا سازد برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دمام را

از ان می ده که جانم را ز قید خود رها سازد به خود گیرد زمامم را فروریزد مقامم را

(امام خمینی: ۱۰۸)

زیبایی عالم وجود

اولین نکته‌ای که علاءالدوله به آن اشاره کرده این است که وجود و مظاهر طبیعت در هر مرتبه‌ای که هستند، زیباست و در هر مخلوقی، نشانه‌ای از حقیقت عشق و جمال نهفته است و در هر چیزی جمال وجود دارد و «حُسن»، نشانِ صنع است و وجود در هر مرتبه زیباست.

ای مرغ نازنین که تو هستی همای دوست می‌بوسمت ز روی تفاخر برای دوست

فرق من است جای نشین توای هُما زیرا که می‌رسی سوی ما از هوای دوست

چون از خودی خود تو فنا گردی ان زمان باقی شوی به اب حیات بقای دوست

(بیابانکی: ۷۶)

شیخ در پایان به این نتیجه می‌رسد که بقای هر موجودی وابسته به پیوندش با جمال الهی است. هر چیزی باید به جمال الهی پیوند داشته باشد تا نشانه صنع و حسن شود، وگرنه هیچ و فانی است. عاشق در مقام فناء عاشقانه، آینه تمام‌نمای زیبایی‌های معشوق می‌شود و به همین جهت، معشوق او را عضوی از پیکره خود می‌داند و به او غیرت می‌ورزد؛ بنابراین وجود، عشق و زیبایی، پیوندی ناگسستنی با یکدیگر دارند. وجود زیباست و عشق از زیبایی به وجود می‌آید.

امام خمینی نیز در مواضع متعدد به این نکته اشاره داشت است که وجود در هر مرتبه زیبا بوده، عشق نیز فرزند زیبایی است و تمام عناصر عالم وجود، عاشقان آن معشوق عزیزند؛ ذره‌ای نیست که عشق در وجود او نباشد، همه جان‌ها و دل‌ها رو به سوی او دارند؛ «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسرا/۴۴)

ذره‌ای نیست به عالم که در آن عشقی نیست	بارک‌الله که کران تا به کران حاکم اوست
طره‌گیسوی دلدار به هر کوی و دری است	پس به هر کوی و در از شوق سفر باید کرد
همه‌جا منزل عشق است که یارم همه‌جاست	کور دل آنکه نیاید به جهان جای تو را
	(همان: ۶۲)
	(همان: ۷۹)
	(همان: ۴۲)

ازلی بودن عشق

عشق الهی، بی‌پایان، ازلی، ابدی و عامل جاودانگی است. گذشت که معرفت و علم، مقدمهٔ محبت است و همان‌گونه که علم به ابعاد آن ذات بی‌متنا ناممکن است و با گشودن هر باب از آن، بی‌نهایت مفهوم مجهول بر عارف رخ می‌نماید، برای محبت عارف به «او» نیز انتهای متصور نیست و هرچه علم و معرفت به زیبایی‌های حق بیشتر گردد، محبت نیز شدیدتر می‌گردد؛ چنان که فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِّ» (بقره/۱۶۴). حال که علم به ابعاد بی‌پایان معرفتی او تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت، محبت به آن نیز نه‌تنها تمامی ندارد، بلکه روزبه‌روز رو به فزونی است. برخلاف عشق‌های زمینی و انسانی که چون محدود است، علم به ابعاد معشوق میسر بوده، عشق بدان نیز تا محدودهٔ خاصی پس از وصل، بیشتر ادامه نخواهد داشت. عشق الهی، عشقی است بی‌پایان به وجودی بی‌پایان. عاشق روزبه‌روز به معشوقی نزدیک‌تر می‌شود که ذات و صفاتش بی‌انتهاست و این جریان تا ابد ادامه خواهد داشت. به اعتقاد علاءالدوله بیابانکی عشق خداوند در دل انسان جدید نیست بلکه سرّی قدیمی است:

بی یاد تو دم‌زدن گناهی است عظیم	بی وصل تو زیستن عذابی است الیم
این عشق تو در دلم نه چیزی است حدیث	سوگند به جان تو که سرّی است قدیم
	(بیابانکی: ۳۸۰)

در دیوان امام می‌خوانیم:

فارغ از هر دو جهانیم و ندانیم که ما	در پی غمزه او بادیه پوییم، همه
ساکنان در میخانه عشقیم، مدام	از ازل مست از آن طرفه سبوییم همه
عشق جانان ریشه دارد در دل از روز الست	عشق را انجام نثوّد، چون ورا آغاز نیست
	(امام خمینی: ۱۷۹)
	(همان: ۹۵)

این یعنی عشق الهی ازلی است. امام، عارف واصل را خلیفه خدا و مظهر اراده او می‌داند.

عشق مجازی پلی برای رسیدن به عشق حقیقی

نکته مهمی که تمام شاعران عارف به آن اشاره کرده‌اند این است که «الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ»؛ مجاز پلی به سوی حقیقت است. در ابیات ذیل علاءالدوله در توصیف معشوق ازلی و در تقابل بین عقل و عشق به این موضوع اشاره کرده و عشق مجازی را مباح دانسته است و می‌گوید:

ذات پاک او مقدس از بیان کیف و کم	لطف و جودش بر کمال و حسن رویش بی‌زوال
حسن او باشد فزون از هرچه اید در ضمیر	وصل او باشد منزله زاتصال و انفصال
جای او باشد مبرا از زمان و از مکان	نوش کن از چشمه نوش لبش اب زلال
برخور از دیدار او تا زنده‌مانی جاودان	عقل ابله را درین میدان کجا باشد مجال
عشق باید تا بدانی نکته‌های عاشقان	عاقلان در کوی او هستند اصحاب الشمال
در طریقت عشق‌بازی زین حقیقت شد مباح	در شریعت این نظر‌بازی از این امد حلال

(امام خمینی: ۶۲)

مجاز در عبارت فوق وجودی مستقل از حقیقت نیست، بلکه جزئی از آن است؛ سایه و جلوه‌ای از آن. زیبایی دارای مراتبی است که مراتب پایین‌تر آن عشق به ظواهر هستی است. زیبایی‌های این دنیا پلی است برای رسیدن به زیبایی‌های مطلق. پس همه این زیبایی‌ها اصالت دارند و در عین حال که عین حقیقت‌اند، تنها تنزل بخش کوچکی از آن زیبای مطلق‌اند. به قول شیخ محمود شبستری:

درون حسن روی نیکوان چیست؟ نه آن حسن است تنها گوی آن چیست؟
جز از حق می‌نماید دلربایی که کس را نیست شرکت در خدایی

(شبستری، ۱۳۸۱: ۶۲)

گرچه بیشتر موجودات، متعلق حب خود را نشانند و ندانند که چه کسی به‌واقع سزاوار عشق‌ورزی‌هایشان است و از این روی، به مهرویان زمینی، مال و منال، جاه و مقام و... روی آورند، اما در واقع به خدا مهر می‌ورزند؛ چراکه همه این‌ها چیزی جز نمود خدا نیستند و در همه کائنات جز او موجودی یاف نمی‌شود.

عشق به ذات، همانند علم به آن، محال است و فقط می‌توان عاشق اسما، صفات و مظاهر شد. در این میان، مظاهر رنگارنگ زمینی، حجاب راه‌اند برای عوام، اما برای عارف دو کارکرد دارند: اولاً تا

پیش از وصل، وسایلی هستند برای تمرین از همه چیز گذشتن و پخته شدن در کوره عشق؛ ثانیاً پس از وصل، از حالت حجاب خارج می شوند و به نموده‌ها، علائم و مظاهری بدل می شوند که عارف را به محبوب ره می نمایند. بنابراین، گاهی عشق انسانی می تواند وجود انسان را مرکب خود کند، او را در کار عشق پخته گرداند تا طاقت کشیدن بار عشق الهی را پیدا کند و پذیرای آن شود.

امام نیز متعلق عشق جبلی و فطری را تنها یک چیز می داند: «محبوب مطلق از نظر او غیر مطلق از آن جهت که محدود است، نمی تواند محبوب فطری بشر گردد» (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۱۲۷).

می توان گفت امام جایگاهی برای عشق به مجاز قائل نیست. ایشان در ادامه، پس از بحث تفصیلی در باب انواع فطرت، به این نکته اشاره می کنند که اگر انسان محبوب خود را در موجودات ناقص و محدود زمینی بیابد، در واقع فطرت مخموره او در پس حجب ظلمانی نورانی مخفی شده است. این دل بستگی او را از لقاء الله و رؤیت جمال مطلق محروم می سازد. «مگر آنکه این چنین دلباختگان بتوانند از مجازها که قنطره حقیقت اند بگذرند و به محبوب مجازی با نگاهی تبعی نه استقلاللی بنگرند.» (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۸۲). امام با اشاره به این که اگر کسی به مرحله عشق حقیقی نرسد رمز و راز عشق را درک نمی کند، می گوید:

راه و رسم عشق بیرون از حساب ما و توست

آن که هشیار است و بیدار است مست باده نیست

(امام خمینی: ۴۹)

عشق دوسویه

آفرینش چیزی جز ظهور و تجلی نیست و ظهور نیز تنها با محبت محقق می شود؛ پس همه آفریدگان، محبوب خدا هستند. از آنجاکه همه موجودات، تجلی عاشقانه او هستند، این عشق از ازل؛ یعنی روز الست در سرنوشت یکایک آن ها نهاده شده، کاملاً دوطرفه است و ابتدا از خدا آغاز و به بنده منجر می گردد؛ به دلیل آیه «يُحِبُّهُمْ وَ يَحْبُوهُمْ» (مائده/۵۴). که «يُحِبُّهُمْ» مقدم بر «يَحْبُوهُمْ» آمده. عشق، عنایت و توفیقی الهی است و اصلاً از اراده انسان خارج است. خداوند خود، راه دو سویه «محابه» را به روی بندگان گشود و پیامبران الهی، هر یک رسولان عشق و مهرورزی اند: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران/۳۱).

«به اعتقاد عرفا خداوند بر اساس «يُحِبُّهُمْ» انسان را دوست داشت و عاشق انسان بود او را آفرید. پس ابتدا عشق از جانب خداوند که معشوق ازلی و ابدی است شروع شد. میبیدی نیز شروع عشق را از خداوند می داند و در این زمینه می گوید: «در عهد ازل که خداوند بنیاد دوستی می نهاد، ارواح درویشان در مجلس انس بر بساط انبساط یک جرعه شراب «يُحِبُّهُمْ وَ يَحْبُوهُمْ» نوش کردند و بدان گستاخ شدند،

مقربان ملاً اعلی گفتند: اینت عالی همت قومی که ایشان اند ما باری از این شراب جرعه‌ای نچشیدیم و نه شمه‌ای یافتیم» (میبدی، ۱۳۷۱: ۷۳۶). علاءالدوله در رباعی زیر اظهار می‌دارد که معشوق، خود را به او نمایانده و با جانش سخن گفته‌است:

بنمود رخ و حدیث با جانم گفت چون با تو بگویم آنچه جانانم گفت
تا ظن نبری که هست این لاف و گزاف در حضرت او دروغ نتوانم گفت
(بیابانکی: ۳۴۶)

و در رباعی دیگر می‌گوید: تا ما خواهان تو محبوب شدیم و عشق در دل ما راه پیدا کرد، عقل رانده شد، مبادا لاف بزنی که عشق از تو شروع شده، زیرا پیش از این من و تو دلدار، آوازه عشق سر داد و عشق را از خود شروع کرد:

تا در سر سر ما هوای تو فتاد عشق آمد و رخت عقل در کوی نهاد
بسیار مزین لاف که پیش از من و تو دلدار صلاهی عشق در عالم داد
(بیابانکی: ۳۴۹)

امام خمینی این حقیقت را چنین به نظم آورده‌است:

لایق طوف حریم تو نبودیم اگر از چه رو پس ز محبت بسرشتی گل ما
(امام خمینی: ۱۰۸)

این اصل در کلام غیر منظوم از امام، به گونه‌ای دیگر قابل دریافت است. در بیت فوق شباهت زیادی میان لحن سخن امام با عرفای خراسانی وجود دارد؛ اما وقتی همین معنا در قالب نثر بیان می‌شود، امام از ادبیات مکتب ابن عربی بهره می‌جوید. در این مکتب، آفرینش به معنای ظهور اسما و صفات و تجلی حضرت حق است.

گرچه امام به آیه مشهور «يَجِبُهُمْ وَ يَجِبُونَ» اشاره نکرده و از اصطلاحات و تعبیر عرفای خراسانی همچون احمد غزالی، عین القضاة و روزبهان بقلی بالکل فاصله دارد؛ اما رابطه دوسویه عشق و آغاز آن از سوی پروردگار را تأیید و به نحوی دیگر تقری کرده‌است.

ویژگی‌های مشترک عشق از دیدگاه علاءالدوله و امام خمینی (ره)

راهنما بودن

از نظر علاءالدوله بیابانکی عشق راهنما، شادی‌بخش و نشاط‌انگیز است و دیگر این‌که با بالا رفتن سن و پیر شدن انسان، عشق همیشه جوان و تازه می‌ماند:

در کوی غمت عشق مرا راه نمود بر من در صد هزار شادی بگشود

در پیری من عشق جوان شد گویی در عمر هر آنچه کاست در عشق فزود

(بیابانکی: ۳۵۶)

حضرت امام عشق را جهت نمای عارف می‌داند و می‌گوید:

برکن این خرقه‌الوده و این بت بشکن به در عشق فرود ای که ان قبله‌نماست

(امام خمینی: ۴۹)

وصال معشوق، شادی و سرور به دنبال دارد و هجران او غم و اندوه. این سخن را امام خمینی (ره) بدین‌صورت بیان کرده‌است:

در عشق روی اوست همه شادی و سرور در هجر وصل اوست همه زاری و نزار

(همان: ۱۲۰)

بیزاری از نفس

عشق سبب بیزاری از نفس می‌شود. بیابانکی از خدا خواهان است که جرعه‌ای از باده عشق الهی به او بچشانند تا به این وسیله از نفس شوم بیزار شود؛ زیرا عشق با نفس سازگار نیست و همچنین خواهان است که به دلیل لطف زیادی که دارد او را بنده واقعی خودش قرار دهد و از تصدیق و انکار دیگران برهاند.

از باده عشق یک دو در کارم کن وز هستی نفس شوم بیزارم کن

از غایت لطف بنده‌ام کن وانگه ازاد ز اقرار و ز انکارم کن

(بیابانکی: ۳۸۰)

عاشق حقیقی کسی است که دنیا برایش بی ارزش است. عاشق و عارفی که به سوی معشوق حرکت می کند، افسار و عنان شتر دنیا را بر گردن آن می اندازد و رهایش می کند و به هیچ روی مطیع و سوسه های آن نمی گردد:

ان که از باده عشق تو لبی تازه نمود ملک هستی بر چشمش پرکاهی نبود

(امام خمینی: ۱۰۹)

بی ارزش شدن جان

به اعتقاد علاءالدوله، زمانی که عشق خداوند در دل انسان راه یافت، جان ارزان و بی قیمت شد، به طوری که عاشق، حاضر است جان در راه وصال معشوق ببازد و چون عشق سبب آبادی دل شد، تن که جایگاه نفس بود، ویران شد:

تا درد تو در درون من پنهان شد نرخ جانم از آن زمان ارزان شد

ماوای دلم چو گشت معمور ز عشق ارامگه نفس به کل ویران شد

(بیابانکی: ۳۵۳)

امام خمینی (ره) این معنا را در بیت زیر چنین بیان می کند:

چاره ای نیست به جز سوختن از آتش عشق آتشی ده که بیفتد به دل و پا نشود

(خمینی: ۱۱۲)

جوان و تازه بودن

از دیگر ویژگی های عشق، جوان و تازه بودن آن است که با زیاد شدن سن و زیاد شدن غم، عشق همچنان جوان می ماند:

چون ماهی عمر افتاد اندر شست بگشود هزار گونه غم بر من شست

این طرفه که تن پیر شد و عشق جوان کس عشق جوان ندید در پنجه و شست

(بیابانکی: ۳۳۹)

امام خمینی (ره) با اشاره به این نکته که عشق معشوق به عاشق جان می بخشد، می گوید:

بنده عشق مسیحا دم ان دلدارم که به یمن قدمش هستی من دود نمود
(خمینی: ۱۱۴)

هستی بخشی

قبل از ورود عشق انسان، هستی واقعی ندارد و زمانی هستی واقعی می‌یابد که عاشق خداوند شود و چون عشق با سختی همراه است پس درهای صد رنج و بلا بر وی گشوده می‌شود و همچنین عشق، انسان را به بندگی خداوند می‌کشاند که این بندگی، شیرین است و کسی خواهان آزادی آن نیست:
نابوده بدم، عشق توام بودی داد بر من در صد رنج و بلا را بگشاد
آزاد بدم به بندگیت افکند از بندگیت نمی‌شوم بیش آزاد
(بیابانکی: ۳۵۳)

امام خمینی (ره) با توجه به این معنا که غمزه معشوق در جان عاشق آتش برمی‌افروزد، می‌گوید:
غمزه‌ات در جان عاشق برفروزد اتشی انچنان کز جلوه‌ای با موسی عمران نمود
(خمینی: ۱۱۵)

نتیجه‌گیری

عشق در ادبیات عرفانی از جایگاه والایی برخوردار است و از این رو بخش زیادی از ادبیات عرفانی به این مسئله اختصاص دارد. عشق یکی از مباحث مهم در عرفان است. به گونه‌ای که علاءالدوله بیابانکی و امام خمینی به اهمیت آن پی برده و به بیان کامل آن پرداخته و نظریات متفاوتی در آن بیان کرده‌اند. با توجه به نظریات مطرح شده در عشق می‌توان دریافت که نظرات علاءالدوله و حضرت امام (ره) در عشق مشترک است و تفاوت اندکی در جزئیات دارد.
در آثار امام خمینی (ره) اصول عرفان عاشقانه خراسانی قابل دریافت است؛ اما باید توجه داشت که ایشان شاگرد مکتب ابن عربی است با مشرب صدرایی. از این جهت، طبیعی است اگر با ادبیات دیگری از ایشان مواجهیم. امام در آثار متشور خود با سبک و سیاق شارحان ابن عربی به موضوع عشق پرداخته، به تک تک اصول خراسانی آن اشاراتی داشته‌اند؛ اما نکته جالب توجه اینجاست که وقتی زبان نظم را برمی‌گزینند، زبانشان به‌غایت به زبان عرفای جمال‌گرای خراسانی شباهت می‌یابد. نکته قابل ذکر این که امام به صراحت به عشق مجازی نپرداخته و در برابر این موضوع وجه‌های شریعتمدارانه و فقیهانه داشته، دست کم نمی‌توان جمله‌ای از ایشان در تأیید و توصیه به این روش نشان داد که مجاز را همچون پلی متصل به حقیقت بدانند و از این طریق، به عشق مجازی نیز اصالت ببخشند.

منابع و مأخذ

- (۱) قرآن مجید، ترجمه محمد مهدی فولادوند. (۱۳۷۴). قم: تحقیق و نشر دارالقرآن الکریم.
- (۲) ابن عربی، محیی الدین. (بی تا). فتوحات مکیه، بیروت: دارصادر.
- (۳) امام خمینی، سید روح الله. (۱۳۷۲). مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
- (۴) _____ (۱۳۷۵). شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۵) _____ (۱۳۷۹). دیوان اشعار، تهران: مؤسسه نشر آثار امام.
- (۶) _____ (۱۳۷۷). شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
- (۷) بقلی شیرازی، شیخ روزبهان. (۱۳۶۶). عبهرالعاشقین، به اهتمام هنری کرین و محمد معین، تهران: کتابخانه مرکزی.
- (۸) بیابانی، علاءالدوله احمد. (۱۳۸۳). مصنفات فارسی، به اهتمام نجیب مایل هروی، چ ۲، تهران: علمی فرهنگی.
- (۹) ثروت، منصور (۱۳۷۲). مجموعه مقالات کنگره حکیم نظامی، تبریز، دانشگاه تبریز.
- (۱۰) خواندمیر، غیاث الدین. (۱۳۶۲). تاریخ حبیب السیر، تصحیح دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- (۱۱) رازی، نجم الدین (۱۳۵۲). مرصادالعباد، تصحیح امین ریاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
- (۱۲) زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). جستجو در تصوف ایران، چ ۶، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳) زمانی، کریم. (۱۳۸۶). شرح جامع مثنوی، دفتر دوم، چ ۱۶، تهران: اطلاعات.
- (۱۴) سمرقندی، دولت شاه. (۱۳۸۲). تذکره الشعراء، به اهتمام ادوارد برون، تهران: اساطیر.
- (۱۵) شبستری، شیخ محمود. (۱۳۸۱). گلشن راز، تهران: زوآر.
- (۱۶) صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، تهران: فردوس.
- (۱۷) صناعی، محمود. (۱۳۸۱). ضیافت، درس عشق از زبان افلاطون، به کوشش فرهنگ جهانبخش، تهران: انتشارات فرهنگ.
- (۱۸) طاهری نژاد، کبری (۱۳۹۳). عشق در مشرب عرفانی امام خمینی (س)، تهران: عروج.
- (۱۹) طباطبایی، فاطمه. (۱۳۸۸). عشق از دیدگاه های امام خمینی و ابن عربی، چ ۲، تهران: پژوهشگاه امام خمینی

- ۲۰) قراگوزلو، محمد. (۱۳۷۸). حالات عشق پاک، تهران: مؤلف.
- ۲۱) کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۵). اصول کافی، صادق حسن زاده، تهران: قائم آل محمد.
- ۲۲) مجاهد، احمد. (۱۳۷۲). شروح سوانح، تهران: سروش.
- ۲۳) مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۸۷). مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران: مجلد.
- ۲۴) میبدی، رشیدالدین. (۱۳۷۱). کشف‌الاسرار و عدّه‌الابرار، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- ۲۵) نصراللهی، میثم (۱۳۸۹). پایان‌نامه «بررسی آراء و اندیشه‌های عرفانی شیخ علاءالدین سمنانی»، دانشکده الهیات و معارف اسلامی قم.
- ۲۶) وکیلی، هادی (۱۳۹۵). «بررسی مقایسه‌ای نقش عشق در سلوک عرفانی از منظر امام خمینی (ره) و خوان دلاکروث»، حکمت معاصر، س ۷، ش ۲، صص ۶۹-۷۹.
- ۲۷) هجویری ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۷۵). کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران: کتابخانه طهوری.

Analysis of Love from the Perspective of
(Sheikh Ala'd-Dowlah Biyabanaki and Imam Khomeini (RA
Saeid Karkeabadi¹, Parvindokht Mashhoor^{2*}, Farzad Abbasi³, Mahbubeh
Ziakhodadian⁴
PhD Student, Persian Language and Literature, Neyshabur Branch, Islamic Azad
University, Neyshabur, Iran.
Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Neyshabur
Branch, Islamic Azad University, Neyshabur, Iran. * Corresponding Author
p_d_mashhoor@yahoo.com
Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Neyshabur
Branch, Islamic Azad University, Neyshabur, Iran.
Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Neyshabur
Branch, Islamic Azad University, Neyshabur, Iran.

Abstract

Love is one of the fundamental issues of mysticism, so that without considering that mysticism and transcendental power, it is not comprehensible. In mystical literature, love has a high position; hence, much of the mystical literature is devoted to this subject. In mystical literature, especially in the words of Sheikh Ala'd-dowlah and Imam Khomeini, which is the subject of this research, love can be viewed from the point of true love. The flow of love mysticism in the theoretical and practical aspects has the characteristics that in the poems of Ala'd-dowlah one can find out how he has been able to apply the flow of love mysticism in his poems and in comparison with the ideas of Imam Khomeini in this subject, one can get To the extent that the mystical mysticism of the poets of Khorasan has been able to influence the mystical votes of a contemporary mystic though differently. The claim and achievement of this research is that Imam Khomeini, as a mystic who emerged from the school of Ibn Arabi and Molla Sadra , accepted the principles of the mysticism of Khorasan altogether in general, and especially in the case of his poems The other one expresses, but sometimes, especially in his poems, he has raised the same principles in another way, and is a common expression in Ibn Arabi's School, and influenced by the common approach in Shiite jurisprudence, to the principles of observing certain traditions of mysticism Love, like virtual love, has not paid much attention.

Keywords:

. love mysticism, love, Divan of Imam Khomeini, Divan of Ala'd-Dowlah